ب) فقه الحدیث روایت «يأمرك أن تقرأ القرآن علی حرف واحد»

- بررسی تعبیر «هوّن»، «خفّف» و «وسّع»
- اهمیت شناخت حیثیات دخیل در موضوع
- ارتباط تعابیر مختلف روایت با علوم قرآنی و علم فقه و کلام
- ولایت تشریعی پیامبر (ص) در اقراء
- وجوه حمل کلمه « هون علی امتی » در روایات سبعة احرف
- حمل کلمه «وسّع» بر توسعه ظرفیت ظهور حقیقت قرآن
- رجوع کل قرآن کریم به بسائط حروف مقطعه به وزان تکوین
- انعکاس «وسّع علی امتی» در وسعت تعدد قرائات
- ضابطه مندی فضای اقراء و قرائات

بررسی تعبیر «هوّن»، «خفّف» و «وسّع»

دوم؛ آن چیزی که در این روایت اهمیت دارد این است: تعبیر «وسّع» است. با توضیحاتی که بعدا عرض می‌کنم در روایات تعبیر «هوّن علی امتی»، «وسّع علی امتی»، هست. «استزده» هم هست که دیروز عرض نکردم. استزاده هم هست. من به گمانم اگر روایت یک سیاق باشد، تعبیر اصلیای که حضرت فرمودند «وسّع» بوده. یعنی «خفّف» و «هوّن» نقل به معنا شده است. ممکن است که حضرت هم چند بار فرموده باشند؛ هم تعبیر «خفّف» و هم تعبیر «هوّن» را فرموده باشند. مانعی هم ندارد. من مشکلی ندارم. اما اگر یک تعبیر بوده تعبیر «وسّع» اولویت دارد. چرا؟ بعد از اینکه توضیح آن را عرض کنم می‌بینید. این هم برای کلمه «وسّع». لغت این روایت که در نقل علویین و اهلبیت بوده واژه‌ای –وسّع- دارد که از واژه‌های نقل های اهلسنت اولویت دارد.

اهمیت شناخت حیثیات دخیل در موضوع

آن چیزی که الآن می‌خواهم روی آن تأکید کنم این است: دقت در روایت است. «أتانِي آت من الله فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن»؛ یعنی قرآنی داریم که نازل هم شده، شمای پیامبر خدا می‌خواهید آن را قرائت کنید. خداوند متعال می‌فرماید «علی حرف واحد» قرائت کنید. این به چه معنا است؟ در اینجا می‌خواهم نکته‌ای را عرض کنم که خیلی پرفایده است. در بحث اصول، موضوع علم را مطرح می‌کردند، می‌گفتند چه بسا دو علم هست که بدنه موضوع آنها یکی است اما حیثیت آنها تفاوت دارد. به آن هم این را ضمیمه می‌کردند: «لولا الحیثیات لبطلت العلوم». یعنی بسیاری از علوم هستند که اگر حیثیات را بردارید تمایزشان از بین می‌رود. یا اینکه «لولا الحیثیات لبطلت العلوم و الحکمه»؛ یعنی حتی قوام قضایای حکیمانه به حیثیات دخیل در موضوع است. اگر در قضای آن حیثیت ملحوظ در موضوع را در نظر نگیری، آن قضیه تافه می‌شود. خیلی مهم است که یک حیث در موضوع قضیه چیست تا حکم بر آن بار شود. چون محور تناسب حکم و موضوع همان حیثیت ملحوظ در موضوع است.

ارتباط تعابیر مختلف روایت با علوم قرآنی و علم فقه و کلام

حال که اینطور شد میخواهم این را عرض کنم که ما سه علم داریم که از هم جدا هستند. موضوعشان هم جدا است و مباحث آنها هم جدا است. روایاتی هم که راجع به سبعه احرف داریم لسان هر کدام از آنها طوری است که برای این سه علم است. ولی چون محدثین همه اینها را کنار هم میآوردند –مثل لغویین که همه اینها را کنار هم میآوردند- اینها با هم مخلوط شده. ما یک علم کلام داریم، یک علم فقه داریم و یک علم علوم قرآنی داریم. علوم قرآن برای خودش یک چیز است. حال اینکه بخشی از تفسیر باشد ما در آن مشکلی نداریم. ولی علوم قرآنی علم کلام نیست. علم کلام هم فقه نیست. فقه هم علوم قرآنی نیست. شما این سه علم را در نظر بگیرید. حال من سه مثال ساده میزنم، سریع میگویید که اینها برای کدام علم است.

«نزل القرآن علی سبعه احرف، ادنی ما للامام ان یفتی علی سبعه اوجه»؛ به کلمه افتاء آن کاری نداشته باشید. بعداً در مورد افتاء عرض میکنم. به «نزل» آن کار داشته باشید. ای «نزل القرآن علی سبعه احرف، امر و نهی و زجر،قصص و امثال»، این حدیث برای کلام است یا علوم قرآنی یا فقه؟ واضح است که برای علوم قرآنی است. علوم قرآنی در مورد کیفیت نزول وحی صحبت میکند. از شعب و مسائل آن بحث میکند. وقتی میگویید «ان القرآن نزل علی...» راجع به نحوه نزول قرآن صحبت میکنید. پسمعلوم میشود که علوم قرآنی است.

اما اگر میگویید مردم حق دارند قرآنی که نازل شده را غلط بخوانند یا نه؟ خدا آنها را مواخذه میکند یا نه؟ این علوم قرآنی است؟ کلام است؟ یا فقه است؟ آشکارا فقه است. اینکه کسی مجاز است قرآن را بخواند و حال اینکه می داند نمی تواند درست بخواند؛ زبانش نمی گردد و غلط میخواند. می نشیند و تلاوت میکند. اینکه جایز است بخواند یا نه، فقه است؟ کلام است؟ یا علوم قرآنی است؟ فقه است. افعال المکلفین، احکام خمسه.

اما اینجا کدام یک از آنها است؟ «ان الله یامرک ان تقرأ القرآن». این فقه است؟ علوم قرآنی است؟ یا چیز دیگری است؟ من با توضیحی که میخواهم عرض کنم، علم کلام است. ببینید در بحث ولایت ما یک بحثی داریم؛ میگوییم ولایت تشریعی، بعد میگوییم ولایت شرعی. پدر بر فرزندش ولایت دارد. چه ولایتی؟ ولایت شرعی. یعنی در بستر فقه. اما میگویید پیامبر ولایت تشریعی دارند. «ادبنی ربی فاحسن تادیبی ففوض الیّ امر دینه»؛ «فوض الیّ امر دینه»؛ خدا قبول کرده. لذا حضرت به دو رکعت نماز ظهر، دو رکعت دیگر اضافه میکنند. دو رکعت آن فرض میشود و دو رکعت آن سنت واجبه میشود. و لذا وقتی مسافرت میروید آن سنتش که برای حضرت است قصر میشود. روایات آن هم مفصل است که همه میدانید. و سائر موارد مانند تشهد که سنت واجبه است. به اینها ولایت تشریعی میگوییم. ولایت تشریعی که «ادبنی ربی فاحسن تادیبی»، همینطور که نشده. «فاحسن تادیبی ففوض». این بحث کلامی است؟ فقهی است؟ یا علوم قرآنی است؟ روشن است که بحث کلامی است. بحث از ولایت تشریعیای که خداوند به پیامبر میدهد بحث کلامی و اعتقادی است.

الآن سؤال من این است: لسان این روایت شبیه ولایت تشریعی است یا علوم قرآنی و فقه است؟

شاگرد: کلمه «یأمر» ذهن را به سمت فقه می‌برد.

ولایت تشریعی پیامبر (ص) در اقراء

استاد: در آن جا هم که می‌گوید «فوض امر دینه» می‌تواند سراغ فقه برود. کما اینکه در روایت «ادن ام للامام ان یفتی» ذهن سراغ فقه می‌رود. معلوم می‌شود که در اینجا تمیزی حیثیت دقیق است. الآن می‌خواهیم دقت کنیم. ریخت «یامرک ان تقرا» چیست؟ آخر روایت به این صورت می‌شود «یامرک ان تقرأ القرآن علی سبعه احرف». «ان تقرأ» متفرع بر سبعه نازل است؟ یا اینکه متفرع بر حرف واحد نازل است؟ یعنی قرآنی نازل شده علی حرف واحد امّا «یامرک ان تقرء»؛ یک ولایت در اقراء است. کدام یک از اینها است؟ اگر به این صورت باشد کلامی می‌شود. ظهور روایت درکدام است؟ «أتاني آت من الله فقال إن الله عز و جل يأمرك أن تقرأ القرآن على حرف واحد» یعنی نزل القرآن علی حرف واحد یا تقرأ علی حرف واحد؟ شما خودت به آن دست نزن، امت تو هم به آن دست نزنند، عین همان لفظ مراعات شود. «یا رب وسّع علی امتی»؛ این وسّع چطور توسعه‌ای است؟ «تقرأ» آن هم چه قرائتی است؟ اینجا دو وجه است، الآن من یک وجه را توضیح می‌دهم. وجه بعدی را بعداً عرض می‌کنم. وجه فعلی این است که پس قرآنی نازل شده؛ ان تقرأ القرآن؛ اما شما آن را هیچ توسعه‌ای ندهید. یعنی اعمال سنت در اینجا نکنید. حضرت هم فرمودند «وسّع علی امتی»؛ وسّع یعنی چه؟ یعنی خدای متعال این اختیار را به پیامبرش بدهد که حضرت در مقام اجرا تخفیف بدهند. در مقام اقراء بر مردم آسان بگیرند. و با حکَم دیگری که دارد. اتفاقا اینکه می‌گوییم «القرائه سنه متبعه» با این مناسب است. «فرضٌ» نمی‌گوییم .یک مُنزل‌هایی هست که اصلی است، القرائة سنة، یعنی بسیاری از این قرائات هست که از ناحیه ولایت است شبیه ولایت تشریعی است. ولایت در اقرائی است که خداوند متعال به پیامبرش داده است.

حال سؤال مهم در اینجا این است: اگر روی این احتمال فرض گرفتیم که خداوند متعال ولایت اقراء را به حضرت داده، این اقراءهای حضرت مورد تحدی هست یا نیست؟ سؤال مهمی است. من قبلاً در مباحثه عرض کرده‌ام. «نزل القرآن علی سبعه احرف» چون «نزل» دارد، حتماً کل سبعه احرف مورد تحدی است. یعنی هر کدام از این حروف مورد تحدی است. «فاتوا بسوره من مثله». اما اگر معنا کردیم «ان تقرأ»، شما مجاز هستید که اقراء را توسعه بدهید، اینجا چه می‌شود؟ در اینجا تحدی می‌شود یا نمی‌شود؟ فعلاً این سؤال بماند تا به آن فکر کنیم.

سؤال دیگر: اگر این روایت بخواهد در اقراء سنت توسعه بدهد، آیا منافاتی با اصل «نزل القرآن من عرش الله تعالی علی سبعه احرف» دارد؟ ندارد. مانعة الجمع نیست. «نزل القرآن علی سبعة»، نزولی است که از سنخ علوم قرآنی است. نه کلام است و نه فقه است. برای آن جا است. این را در فضای خودش بحث می‌کنیم. اما در ذیل او وقتی جلوتر می‌آییم یک «نزل القرآن علی سبعه احرف» داریم که به پیامبرش اجازه می‌دهد اقراء را از باب سنت توسعه بدهند. و سوم باز اجازه می‌دهد که خود امت بیش از اقراء حضرت اگر غلط خواندند مؤاخذ و معاقب نباشند.

وجوه حمل کلمه « هون علی امتی » در روایات سبعة احرف

البته این را تذکر می‌دهم که غلط خواندن امت دو جور است؛ این خیلی مهم است. اتفاقا دو حوزه وسیع از روایت را هم دارد. گاهی امت نمی‌توانند، لذا غلط می‌خوانند. لهجه و خصوصیات آن‌ها بهگونه‌ای است که مصحف را هم که باز می‌کند، غلط می‌خواند. می‌گوییم اگر غلط می‌خوانی نباید بخوانی، حرام است. این‌طور هست یا نه؟ یعنی یک معنای سبعة احرف این است که حرام نیست. خداوند توسعه داده. خفّف علی امتی؛ یک حوزه مهمتر این است –که بخشی از روایات اهلسنت است- اگر بنده خدا مصحف را بخواند، حافظه او یاری کند، درست می‌خواند اما همه که حافظ نیستند. الآن در محفلی است که می‌خواهد آیه قرآن را نقل کند، یادش نیست که فاء بود یا واو بود. مثلاً «فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسواها و لا یخاف عقباها» یا «فلا یخاف عقباها». حالا یادش نیست که کدام بود. در اینجا باید توقف کند و بی خودی نخواند؟ یا نه، نسیان جایز است؟ نسیان غیر از غلط خواندن است. در غلط خواندن نمی‌تواند بخواند. اما در نسیان وقتی یادش بیاید می‌تواند درست بخواند اما الآن یادش نیست. حرام است بخواند؟ حرام است که مفاد آیه را به مخاطب خود منتقل کند؟ یا نه، مسلمانان حرام نکرده‌اند؟ شارع مقدس حرام نکرده؟ گفته وقتی عین الفاظ یادت نیست، حتی اگر مفاد کلام خداوند را القاء کنی و به مردم بگویی کار حرام نکرده‌ای؟ این هم حوزه بسیار مهمی است که روایت هم دارد.

وقتی این‌ها را جدا کنم بعد می‌بینید. می‌بینید که پنجاه روایت است که در ذهن شریف شما دسته‌بندی می‌شود. یعنی روایاتی هست که برای علوم قرآنی است. روایاتی هست که برای فقه است و روایاتی هست که برای کلام است. ولو محدثین همه را کنار هم آورده‌اند.

خب حالا با این توضیحی که دادم این روایت بخشی از سبعة احرف شد که شبه ولایت تشریعی و مربوط به علم کلام شد. یک توضیح دیگری می‌دهم که جزء علوم قرآنی شود. آن هم از نکته‌های است که اول عرض کردم؛ این بود که «وسّع» بار معنایی لطیفی داشته باشد که سائر روایات ندارد؛ ای رب وسّع علی امتی؛ اگر رنگ روایت، رنگ علوم قرآنی باشد –نه کلام- و به آن صورت جلو برویم...؛ من قبلاً در فدکیه نوشته بودم و لذا نود و نه درصد درمباحثه هم عرض کرده بودم. شاید هم در نظرتان باشد، حالا تکرارش می‌کنم. آن نکته این است که واژه‌های «خفّف»، «هوّن» واژه‌هایی است که دلالت بر نقص امت دارد. ضعیف هستند لذا خفّف، ضعیف هستند لذا هوّن؛ آسان بگیر.

حمل کلمه «وسّع» بر توسعه ظرفیت ظهور حقیقت قرآن

اما در کلمه «وسّع» ندارد که اینها ضعیف هستند. نقص و ضعف ندارد، واژه زیبایی است. اگر امت من بر یک حرف بخوانند، آن ظرفیتی که قرآن –کتاب تو- دارد در بستر امت اسلامی به ظهور تام نمی‌رسد. وسّع عینی قرآن کتاب تو است، وقتی به حرف واحد خوانده می‌شود در امت یک ظرفیتی را ایجاد می‌کند. وسّع علی امتی؛ خدایا من می‌بینم که این کتاب تو چیست لذا وسّع علی امتی. عینی کاری شود که این کتاب در امت من گسترده شود. با سبعة احرف، نزول معارف قرآنی بین آنها، وسعت اطلاعات پیدا کند.اگر به این صورت معنا کنید کلام است؟ ای علوم قرآنی است؟ علوم قرآنی است. یعنی دارید طوری صحبت می‌کنید که علوم قرآنی است.

اما شاهد این مطلب چیست؟ نسبت به شاهد خیلی مطالب جالب و جذابی هست. دیروز هم عرض کردم وقتی صحبت بود که جوهره قرآن چیست، ظاهراً از کتاب لوامع صاحب قرانی مرحوم مجلسی اول بود. عبارتشان در فدکیه هم هست. مرحوم مجلسی اول فرموده بودند برای من یک مکاشفه ای شد و در آن حالت بدن و هیکل نورانی پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را دیدم. چون خیلی وقت گذشته عین عبارت ایشان یادم نیست. بعد فرمودند بعد از اینکه از آن حال به حال خود آمدم –ایشان آدم جزاف گو نیستند- الآن به هر آیه‌ای که نگاه می‌کنم لایتناهی معنا از آن به ذهن من می‌آید. یعنی یک عالم جا افتاده‌ای که جزاف گو نیست و صادق است، این حرف را بزند ما نباید تأمل کنیم که چه می‌گوید؟! آن هم تازه غیر معصوم است. پس ببینید دستگاه قرآن چه خبر است! یک عالم می‌گوید حال من در یک مکاشفه به اینجا رسیده. لایتناهی معنا از یک آیه به ذهنم می‌آید. این را در نظر بگیرید. حال پیامبری که مخزن قرآن است، به او چه می‌گویند؟يأمرك ان تقرأ القرآن علی حرف واحد؛ خب یک لفظ است که بین امت آمده است. آیا آن چه که قرآن است و به نحو حرف واحد می‌فرمایند «یامرک ان تقرا»، آن قوه و آن جوهره ای که در قرآن است با حرف واحد ظهور می‌کند یا نه؟ نه. لذا در خواست حضرت درخواست از حکمت است. یا رب وسّع علی امتی. این حرف واحد را بر امت من وسعت بده که آن جوهره و آن چیزی که از قرآن است ظهور کند.

شاگرد: چرا خود خداوند متعال با حکمتی که داشتند این کار را از ابتدا نکردند؟ تا پیامبر چند بار اصرار کنند.

استاد: احسنت. اتفاقا این روایات وسّع و خفّف مموداتِ توضیح آن اصل است. یعنی اینها می‌گوید چرا این سؤال می‌تواند باشد و چرا این توسعه می‌تواند صورت بگیرد. توسعه خدا که جزاف نیست. اتفاقا این توسعه ها کاشف از این است که خداوند قبلاً یک کاری کرده که حالا این تخفیف طبق آن است. آن کار اصلی همانی است که در روایت بعدی به آن می‌رسیم. یعنی با لحاظ «نزل القرآن علی سبعة احرف»، خداوند قرآن را تدوینی کل تکوینی و نفس الامر قرار داده است. در عالم ثبوت قرآن، تدوینی تکوینی است. لذا غیر از خدا کسی نمی‌تواند صاحب قرآن باشد. این فقط مختص او است چون علم به کل نفس الامر برای خودش است.

من در آن صفحه عرض کرده‌ام. آیات تحدی خیلی عجیب است. ما از آن‌ها همین‌طور در می‌شویم و می‌رویم. آیه می‌فرماید اگر جن و انس جمع شوید؛ «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلى أَنْ يأْتُوا بِمِثْلِ هذا الْقُرْآنِ لا يأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً[1]». بعد چه می‌گوید؟ در همه آیات تحدی به این صورت است. «فَإِلَّمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ[2]». آیات تحدی سه-چهار مورد است که همه را در فدکیه آورده‌ام. نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است: وقتی تحدی می‌کند و می‌گوید اگر نتوانستید بدانید که به علم الله است. یعنی چرا نمی‌توانید؟ چون یک چیز اختصاصی خدا است. به علم خدا نیاز دارد. این خیلی جالب است. چرا نمی‌توانید؟ چون ریخت قرآن ریختی است که محتاج به علم خدا است. وقتی خدا یکی است و علم او هم یکی است و بار خودش است و این قرآن طوری است که محتاج علم او است، پس کسی غیر از او نمی‌تواند آن را بیاورد. این قدر زیبا تحدی می‌کند. همه آیات آن هم این را دارد.

شاگرد: با توجه به سخا و لطافت حضرت و دلالت عدد سبع بر کثرت در روایات، می‌توان گفت حضرت در خواست وسیع تری از هفت وجه داشته اند؟

استاد: مانعی ندارد. دیروز بحث شد که منظور از سبعه، سبعة ابحر باشد. مثال به سبعة ابحر زدم؛ «وَلَوْ أَنَّما في الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ما نَفِدَتْ كَلِماتُ اللَّهِ[3]»، در اینجا کسی به ذهنش نمی‌زند سبعه اگر ثمانیه شد چه می‌شود. سبعه یعنی خیلی زیاد.

---

[1] الاسراء ۸۸

[2] هود ۱۴

[3] لقمان ۲۷

رجوع کل قرآن کریم به بسائط حروف مقطعه به وزان تکوینی

شاگرد: نکته‌ای که هست این است که اگر حضرت این را می‌فرمودند و باز بر اساس ظرفیت و ضعف بشر به صورت واحد نازل می شد، باز هم با این الفاظ نازل می‌شد؟

استاد: نکته این است که اساساً حرف ابو فاخته این است: خدا چه کار کرده که آلآن می‌تواند این توسعه ها را بدهد؟ اصل کار این بود. حرف ابو فاخته کلید مهمی است. قبلاً هم عرض کرده‌ام. اختصاصی که قرآن دارد و به تحدی آن مربوط می‌شود و به سؤال شما مربوط می‌شود این است: اساساً قرآن بین تارکیب و بسائط رابطه برقرار کرده. یعنی می‌گوید عالم مرکبات است، اگر به مرکبات فکر کنید به بسائط بر می‌گردید. قرآن شامل همه عالم است از طریق تحلیل مرکبات عوالم به بسائط. خب چطور این را فرموده؟ با حروف مقطعه. حتی شیعه و سنی گفته‌اند. وقتی انبیاء سابق می‌خواستند ختم نبوت را بشارت بدهند می‌گفتند «ایتی بکتاب بالحروف المقطعه». حروف مقطعه یعنی چه؟ یعنی به شما می‌گوید کلام را نگاه کنید. من که آلآن حرف می‌زنم معانیای را می‌فهمید و می‌روید اما اگر تحلیل کنید، کلام مرکب از کلمات است. کلمات مرکب از حروف است، اما خود حروف بسیط است. دیگر حروف از چیزی مرکب نیست.

وقتی می‌خواهید عالم را تدوین کنید، عالم خودش مرکباتی است که وقتی می‌خواهید آنها را تحلیل کنید به بسائط بر می‌گردد. قرآن شروع می‌کند از بسائط عالم نام می‌برد و بعد می‌گوید حالا این بسائط را که دیدی آنها را ترکیب کن. برو جلو. لذا حضرت فرمودند «ولو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم[1]»؛ فرمودند همه چیز –ریز و درشت- عالم در قرآن است. اگر کسی به شما نشان بدهد تعجب می‌کنید. روایت در کافی شریف بود. پس خداوند با قرآن کاری کرده که بعداً می‌تواند این تخفیف ها را بدهد. خیلی عالی است. یعنی این تخفیف ها بی حکمت نیست. قرآن می‌توانست طوری باشد که مجاز نباشیم. اما ریخت قرآن طوری است که اینها را سامان می‌دهد.

خدا استادی را رحمت کند. شاید دهها بار حاج آقای حسن زاده این را در درس می‌فرمودند؛ این حدیث برای ایشان خیلی لذت‌بخش بود. می‌گفتند حدیث دارد که قرآن کریم که تا روز قیامت چند تفسیر نوشته می‌شود، چند عالم از آن بحث می‌کنند، چه وجوهی که دارد، می‌گفتند روایت دارد که فردای قیامت بعد از این همه تفاسیر و بحث‌هایی که شده، وقتی قرآن کریم در صورت اصلی خودش وارد صحنه قیامت می‌شود و اهل محشر او را می‌بینند، که در روایت کافی هست که همه شهدا وقتی آن را می‌بینند می‌گویند این کدام شهدی است که از همه ما بالاتر است؟ انبیا می‌گویند این کدام نبی است که از همه ما بالاتر است؟ بعد خطاب می‌آید که این قرآن است. در روایت کافی هست.

حاج آقای حسن زاده می‌فرمودند در روایت است که وقتی قرآن وارد می‌شود اهل محشر می‌بینند که هنوز قرآن بکر است. یعنی دست نخورده است. یعنی احدی نتوانسته به ساحت او راه پیدا کند.«لا يَمَسُّهُ إلاّ الْمُطَهَّرُونَ[2]»؛ یک طهری می خواسته که فقط تنها کسانی که ثقلین هستند، سکه

ی ک ور هستند، جوره خودشان با او یکی است می‌فهمند.

شاگرد: منظور شما حقیقت قرآن است یا همین عبارات و الفاظ؟

استاد: این عبارات نزول آن حقیقت است. این‌ها مطالبی است که قبلاً صحبت شده. آیه می‌فرماید «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ[3]»، قرآن شیء هست یا نیست؟ خب پس یکی از اشیاء هم خود قرآن است. یعنی قرآن هم «عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر». الفاظ که عرض می کردم در کف طبیعت شخصیه؛ که طبیعت شخصیه نه. چون طبیعت شخصیه برای قوس صعود است که بعداً عرض می‌کنم. در کف قوس نزولش هویت شخصیتی است. هویت شخصی با هویت شخصیتی تفاوت دارد. در چنین فضایی کف نزول به هویت شخصیتی پسین می‌رسد. اینجا در قوس نزول است. بله، در قوس صعود هویت شخصی هم دارید که قبلا صحبتش شد.

وقتی شما در این فضا نگاه می‌کنید، می‌بینید می‌فرمایند «ننزله». یعنی قرآن کریم بر قلب مبارک حضرت که نازل می‌شود و بیت المأمور و بعد از آن که در روایت دارد، هر کدامش یک ظهوری دارد. در همین کف که ظهور دارد ابوفاخته به ما گفته «منها یستخرج القرآن». شما در این مرتبه نزول می‌توانید کل قرآن را با احرف سبعه آن، از حروف مقطعه استخراج کنید. چطور استخراج می‌کنید؟ قبلاً من انواع استخراج ها را بحث کرده بودم. فایل های آن موجود است. شما می‌توانید به نحوی استخراج کنید که طبق ضابطه علم الله تعالی هنوز برای ما نیامده. یعنی پیامبر اصل آن را فرموده‌اند، مبادی آن در دست همه ما هست اما علم به آن رمز استخراج نزد شما نیست.

شاگرد: در عصر خودمان هم داریم. یکی از آقایان می‌گفت قرآنش قرآن ما است من دیده ام . به خاطر ترک یکی از گناهان اینطور دیده بود.

استاد: مانعی ندارد. حاج آقا کربلایی کاظم را می‌فرمودند. دیگران هم دارند. حاج زیاد از او نقل می‌کردند. می‌گفتند کسانی بودند که مکاسب ما طلبه‌ها را می‌گرفتند. خط طاهر خوشنویس؛ مکاسب های قدیمی بزرگ است و خطهای پهن ورزی دارد. حاج آقا می‌فرمودند وقتی مکاسب را جلوی کربلائی کاظم باز می‌کردند –سواد نداشت، آن هم یک صفحه بلندی را باز می‌کردند- انگشتش را می‌آورد و می‌گفت اینجا تا اینجا آیه قرآن است. بعد به او می‌گفتند از کجا می‌گویی؟ می‌گفت یک نوری دارد که سائر کلمات صفحه ندارد.

ای آن «کور هستی؟!» را که حاج آقا زیاد می‌گفتند. متأسفانه در یکی از کتابها بد پیاده شده است. در یکی از کتابها آورده‌اند که من جوان بودم و می‌خواستم سر به سر او بگذارم. درحالی که این اصلاً برای حاج آقا نیست. در اینجا مسامحه شده. حاج آقا می‌فرمودند آن آقا می‌گفت. بعد شروع به حکایت کردن می‌کردند که آن آقا می‌گفت جوان بودم. نه اینکه خود حاج آقا می‌فرمودند. زیاد فرموده بودند. می‌گفتند آن آقا می‌گفت جوان بودم، در محل ما گیلان پیرمردی بود که کور بود. شاید هم فرمودند کور مادرزاد بودند. می‌گفت مصحف به دست او می‌دادیم و مصحف شریف را می‌گرفت. می‌گفتیم فلان آیه را می‌خواهیم. می‌گفتند همین جور باز می‌کرد و گاهی یکی-دو ورق هم می‌زد. بعد می‌گفت بیا. آیه را نشان می‌داد. بعد حاج آقا می‌فرمودند آن آقا می‌گفت من جوان بودم و می‌خواستم سر به سر او بگذارم. به او گفتم فلان آیه را نشان بده. او هم باز کرد و ورق زد و گفت بیا. گفتم دیدی اشتباه کردی! درحالیکه درست بود. به تعبیری که حاج آقا می‌فرمودند، می‌گفت راه اثبات که ندارد. چطور به من بگوید؟ من هم می‌خواستم سر به سر او بگذارم. به او گفتم دیدی اشتباه کردی؟! حاج آقا می‌فرمودند بدون اینکه ذره ای تردید کند، گفت: کور هستی نمی‌بینی؟! یعنی به من نگو کور.

[1] الكافي (ط - الإسلامية)، ج2، ص: ٥٩٩؛ عن سماعة بن مهران قال قال أبو عبد الله ع إن العزيز الجبار أنزل عليكم كتابه و هو الصادق البار فيه خبركم و خبر من قبلكم و خبر من بعدكم و خبر السماء و الأرض و لو أتاكم من يخبركم عن ذلك لتعجبتم.

[2] الواقعة ٧٩

[3] الحجر ٢١

انعکاس «وسّع علی امتی» در وسعت تعدد قرائات

شاگرد: توسعی که حضرت خواستند آثار لفظی نداشته؟

استاد: اتفاقا مهمترین آثار لفظی را داشته.

شاگرد: شما فرمودید چون حرف واحد است چیزی کم و زیاد نمی شده و باز هم همین الفاظ قرآن بود.

استاد: نه، من این را عرض نکردم. ببینید قرآن کریم طوری است که «ما ننزله الا بقدر». هر نزولی همراهش قدر است. قدر یعنی تنگ گرفتن و محدود شدن. اصلاً قدر محدود است. «و ما ننزله الا بقدر»؛ خزینه پایین می‌آید. وقتی قرآن نازل می‌شود اگر به حرف واحد بیایید دچار محدودیتی شده که اصل جوهره به تمامه ظهور نکرده. شبیه خلق ملائکه. گفتند «وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ[1]»، آن آقا شوخی می‌کرد -شوخی خوبی هم بود- و می‌گفت خدای متعال فرمود بله شما هم مسبح و هم مقدس هستید ولی آخر من مقدس نمی‌خواهم! من عالم می‌خواهم! «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا[2]».

بنابراین آن چه که حضرت فرمودند اتفاقا به همین مربوط می‌شود که ابوالفضل رازی هم به آن اشاره کرد. ابوالفضل رازی کسی بوده که در این علوم بوده. او چه گفت؟ گفت اگر تک‌تک امت -امام جزاف نباشد- بگویند که من سند دارم و با سند به معدن وحی می‌رسم؛ گفت اگر تک‌تک امت و به تعداد افراد امت برای خودشان اختیار القرائه داشته باشند که منحاز و مختص خودشان باشد، قرآن ظرفیتش را دارد. این حرف یک عالم است. ابوالفضل رازی از بزرگان این فن است. همینطور دهن باز نمی‌کند. می‌گوید اختیار القرآن اینطور است. یعنی قرآن کریم این قدر ظرفیت دارد. امروز می‌خواستم به «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ[3]» مثال بزنم که مانند. همین یک کلمه «وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» چه دم و دستگاهی دارد. در دو شعبه مهم. ان شاءالله فردا.

---

[1] البقره ۳۰

[2] البقره ۳۱

[3] فاطر ۱۰

ضابطه مندی فضای اقراء و قرائات

شاگرد: در این صورت دیگر لازم نیست قرآن را یاد بدهیم. بلکه هر کسی هر چه خواند می‌گوییم اختیار تو همین است.

استاد: نه، آن آقا هم که به مباحثه ما می‌آمدند. می‌گفتند دراین‌صورت هر کسی هر چه بخواند می‌گوییم درست است. درحالی‌که اینطور نیست. اتفاقا همین را می‌خواهم عرض کنم. دقیقاً ضابطه مند است. امروز آورده بودم بخوانم. فرصت نشد. ببینید کسانی که مصحف را همینطور برداشتند و خواندهاند چه چیزهایی خواندهاند. «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى والِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ[1]»، کسی خوانده به این صورت خوانده «اذکر نعمتی علیک و علی والدیک». یکی از مصحفیین به این صورت خوانده. حال شما غلط بگیرید. اینکه می‌گوییدی هر کسی هر چه خواند اصلاً اینطور نیست.

کتابی دارد که بیست سال قبل از مرحوم صدوق وفات کرده. اصفهانی است. به نام «التنبیه علی حدوث التصحیف». شاید پنجاه مورد آیاتی را می‌آورد و می‌گوید چون شبیه هم بوده تعدد قرائت دارد. من اینها را منکر نیستم. بعداً عرض می‌کنم. اینکه گفتم در تواتر از صفر شروع می‌کنیم بعداً اینها را می‌بینید. خیلی با وسواس جلو می‌رویم. قرار نیست بگوییم چون فلانی گفته قبول است؛ ما از همه اینها حرف می‌زنیم. اینها چیزهایی است که در این فضا مهم است. بی ضابطه نیست. همینطور بگوییم «علی والدیک» خواندی و درست است. نه، حتماً قید قرائت، اتصال و سماع است. باید به اقراء حضرت عین علم من الله تعالی برسد. نه اینکه همینطور هر کسی خواست بخواند.

شاگرد: کسانی که قائل به قرائت واحد هستند از این حرف آخر شما می‌توانند خیلی سوء استفاده کنند. می‌گویند طبق این بحث شما، دراین‌صورت هر کسی هر جور خواست می‌تواند بخواند.

استاد: نه، نمی‌تواند بخواند. من همین را عرض می‌کنم. برعکس این است. نمی‌تواند بخواند. یعنی حتماً باید سند ارائه بدهد. من این را عرض می‌کنم. مسلم عند الکل است که حرام است همینطور بخواند. ببینید چقدر مهم است. آقای شعرانی و آقای حسن زاده چه گفته بودند؟ همینطور خواندن حرام است. سماع قید قرائت است. اگر نشنیدی و خودت باز بکنی و بخوانی، کار حرامی می‌کنی. دیگر واضحتر از این می‌شود؟!

شاگرد۲: اینها یک مقدماتی دارد که اگر آنها طی نشود سریع سراغ نتیجه رفته می‌شود.

استاد: بله، ما خودمان در این پنج-شش سال این مقدمات طوری طی شده. اینکه در تابستان شما را اذیت می‌کنم برای این است که شما می‌بینید مبادی بحث وقتی تکرار شد، وقتی بعدا مستندات واضح، حاضر در اذهان باشد، دیگر این لوازم را ندارد. و الا فرمایش شما را قبول دارم. یعنی ذهنیت طوری است که نمی‌تواند جفت و جور کند. لذا از اینها حرف دیگری را لازم گیری می‌کند.

والحمد لله رب العالمين

المائدہ ۱۱۰[1]